

بررسی تأثیر جنسیت در ارتکاب جرم با نگاهی ویژه به وضعیت زنان در دهه های اخیر

ایمان حیدری

دانشجوی رشته حقوق خصوصی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب، ایران

چکیده

بررسی آمارهای متعدد نشان می‌دهد که ارتکاب جرم اصولاً امری مردانه است البته نه به این معنا که زنان قادر به ارتکاب جرم نیستند بلکه مردان به دلیل حضور گسترده در عرصه های اقتصادی و اجتماعی فرصت ارتکاب جرم بیشتری دارند. در همین راستا نظریه پردازانی مانند سیمون و آدلر معتقدند که ارتکاب بزهکاری نیازمند فرصت‌های اجتماعی است و مردان به دلیل در اختیار داشتن این فرصت بیشتر در معرض ارتکاب جرم قرار می‌گیرند. در برخی از نظام‌های حقوقی زنان حضور موثری در عرصه‌های اجتماع ندارند و در نتیجه نمی‌توانند مرتکب جرم شوند.

در این تحقیق به بررسی این که آیا ارتکاب جرم رابطه‌ای با جنسیت مرتکب دارد و آیا مردان در مقایسه با زنان بیشتر مرتکب جرم می‌شوند و زمینه های ارتکاب جرم توسط زنان چیست پرداخته شده است و از جنبه‌های مختلف بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: جنسیت، جرم، زنان، بزه کاری

مقدمه

مطالعه علل و عوامل وقوع جرایم در جامعه همواره از مشغله‌های ذهنی - علمی پژوهشگران بوده است با کشف اولیه این عوامل کوشش در طبقه بندی آنها دومین گام جامعه شناسان می باشد. در این میان پدیده مهم مطالعه در حوزه آسیب شناسی جنسیت مجرمان زن همیشه در پرده‌ای از راز و حریم عفت آلود نهفته است و معمولاً مطالعات زنان در جرم‌شناسی به نحو عقیم صورت می‌گیرد و در صورتی هم که به نحو کامل و جامع مورد مطالعه قرار گیرند، معمولاً همراه با نتایج محدود یا نادرست است. در همین راستا اجرای نظریه‌های جرم‌شناسی در مورد زنان معمولاً با مشکل مواجه است و می‌توان گفت ادبیات جرم شناسی مجرمیت زنان را به خوبی تحت حمایت خود قرار نداده است و نظریه‌های روان‌شناختی جرم نیز مانند تیپ‌های زیست‌شناسی، بزهکاری را با انواع خاص شخصیت مربوط می‌داند و تقریباً همه نظریه‌های جامعه شناختی زنان را نادیده گرفته‌اند (نجفی ابرندآبادی، بادامچی، ۱۳۸۳).

با این اوصاف طرفداران جرم‌شناسی فمینیسم معتقد هستند برای تعیین نقش جنسیت در جرم‌انگاری باید از برخی زنان و الگوهای نظری فاصله گرفت. این جرم‌شناسی بر روی موقعیت نابرابر زنان در جامعه بر انواع خاصی از جرایم که ضد زنان و به صرف زن بودن آنان ارتکاب می‌یابد، تأکید و همچنین بر روی تعدیاتی که مبتنی بر جنسیت است، تمرکز می‌کند. حال آنکه ارزیابی رابطه جنسیت و بزهکاری مستلزم پاسخ دادن به این سؤال است که مردان و زنان در جرم‌شناسی و حقوق جزا دارای چه جایگاهی هستند؟ در سایه پاسخ به این سؤال است که می‌توان تحلیل جرم‌شناختی صحیحی که بتواند تمام افراد جامعه را تحت پوشش خود قرار دهد، ارائه داد. در اندیشه جرم‌شناسی مبتنی بر زن‌گرایی، چهار جریان قابل تمایز وجود دارد که هرکدام دارای تأثیراتی متفاوت بر علم جرم شناسی بوده‌اند که عبارتند از: زن‌گرایی لیبرال، زن‌گرایی افراطی، زن‌گرایی سوسیالیستی و زن‌گرایی پست مدرن. ابتدا مفهوم جنسیت و مفهوم بزهکاری را بررسی می‌کنیم (ستار، ۱۳۸۶).

مرور ادبیات تحقیق

مفهوم جنسیت:

اصطلاح جنسیت، یک مقوله اجتماعی و دربرگیرنده رفتارها، نقش‌ها، کنش‌ها و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ هر جامعه بر عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد. دکتر نجفی ابرندآبادی استاد ممتاز جرم شناسی معتقد است: از دیدگاه جنبش فمینیسم، جنسیت در مقابل جنس قرار دارد، در حالی که جنس، مفهومی زیست‌شناختی است، جنسیت به حقوق و تکالیف زن و مرد بازمی‌گردد، یعنی هویت اجتماعی آنان که جنس در آن نقش دارد.

جنسیت بیشتر دارای بار حقوقی است؛ ولی جنس دارای بار زیست‌شناسانه است. «اوکلی» نخستین جامعه‌شناسی بود که مفهوم جنسیت را وارد جامعه‌شناسی کرد. از نظر او جنس اشاره به تقسیم زیست‌شناسانه مذکر و مونث دارد و جنسیت، تفاوت‌های اجتماعی بین زن و مرد را شامل می‌شود.

مفهوم بزهکاری

بزه به معنای گناه، خطا و جرم است و بزهکار یا مجرم کسی است که مرتکب عملی می‌شود که بر طبق قانون برای آن مجازات تعیین شده است. در دیدگاه آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی جنایی معمولاً بزهکاری و جرم در یک ردیف قرار گرفته‌اند.

بزهکاری نوعی هنجارشکنی است که نسبت به مفهوم جرم گسترش معنایی بیشتری دارد. بزهکاری در رویکرد حقوقی عبارت است از: تخطی از هنجارهای جامعه که از طریق قانون جزا می‌تواند قابل پیگیری باشد. در رویکرد جامعه‌شناسی‌ای که بر پایه نظریه امیل دورکیم است، بزهکاری عبارت است از: پدیده‌ای طبیعی که از فرهنگ و تمدن و فضای هر اجتماعی ناشی می‌شود. از نظر دکتر ابرندآبادی بزهکاری دارای دو تعریف عام و خاص است که در تعریف عام، بزهکاری مجموع جرایم ارتكابی را در برمی‌گیرد و در تعریف خاص، مجموعه جرایمی را که در زمان و مکان معینی به وقوع می‌پیوندد، شامل می‌شود.

ارزیابی رابطه جنسیت و اعمال مجرمانه

در حالی که جرم‌شناسان نخستین، در مطالعات خود بیشتر بر روی بزهکار تمرکز می‌کردند، جرم‌شناسی جدید (واکنش اجتماعی) بیشتر به مطالعه نقش بزه‌دیده در ارتکاب جرایم تأکید می‌کردند.

پس از مطرح شدن این نوع جرم‌شناسی که به تفاوت‌های جنسیتی توجه دارد مساله جنسیت نیز وارد عرصه مطالعاتی جرم‌شناسی شد. تا پیش از این تمامی تئوری‌های ارائه شده در باب جرم‌شناسی بدون در نظر گرفتن نیمی از جامعه بود که این امر منجر به این شد که تقریباً تمامی تئوری‌های ارائه شده فاقد ضمانت اجرای عملی و کاربردی شود. اما با طرح مسئله جنسیت در مطالعات بزهکاری سهم تقریبی هر جنس در ارتکاب جرایم به نحو نسبی معین می‌شد و در راستای همین تحقیقات بود که مشخص شد بزهکاری و انحراف در انحصار مردان نیست، بلکه زنان نیز در فعلیت آن دارای سهم هستند.

نوع جرایم ارتكابی از ناحیه زنان و مردان تفاوت چندانی ندارد؛ اما طبیعت جرایم ارتكابی زنان با مردان متفاوت است به عنوان مثال جرمی مانند سقط جنین به نوعی در انحصار زنان است. درویش در مورد واکنش کیفری به جرایم زنان می‌گوید: رویکرد نظام عدالت کیفری کشورها با جرایم ارتكابی از ناحیه زنان معمولاً همراه با نوعی تخفیف‌انگاری و توجیه قضایی است به نحوی که مجازات زنان بیشتر همراه با تعلیق، آزادی مشروط و تخفیف مجازات قرار می‌گیرند. (غلامی، ۱۳۸۷)

زمینه‌های بزهکاری زنان

- ارتکاب جرم و عمل خلاف به قشر اجتماعی یا جنس معینی اختصاص ندارد.

- زن یا مرد در جایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی متفاوت، از راه‌های گوناگون فرصت‌هایی برای عمل خلاف پیدا می‌کنند.

- افزایش ناموزون جمعیت و توزیع نامتعادل آن، آلودگی‌های زیست محیطی، بحران‌های اقتصادی، افزایش بیکاری، مهاجرت‌های دسته‌جمعی، حاشیه‌نشینی در کلان‌شهرها، نزاع‌های قومی و افزایش جرم و جنایت از جمله مسائلی هستند که توجه بسیاری از صاحب‌نظران مسائل اجتماعی را جلب کرده‌اند.

چرا که جرایم نه تنها افزایش یافته‌اند، بلکه طیف وسیعی از اعمال خلاف، از استعمال مواد مخدر گرفته تا سرقت‌های مسلحانه و آدم‌ربایی و سوءاستفاده‌های مالی را دربرمی‌گیرد. این اعمال صدماتی به مقتضای مردان نیست. گروهی از جمع خلافکاران را زنان تشکیل می‌دهند. اگرچه نسبتشان با مردان ناچیز است. این مطلب به چون و چرایی رشد زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی بزهکاری زنان می‌پردازد.

- مسئله جرم و بزهکاری که در پی مسائل و مشکلات اجتماعی دیگر نظیر فقر و بیکاری و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و دگرگونی در قوانین و الگوهای اجتماعی موجب برهم خوردن تعادل در نظم اجتماعی می‌شود، منحصر به مردان نیست.

زنان نیز از صدمات این مشکلات اجتماعی مصون نیستند و زندگی آنان، به دلیل ابعاد نقش‌ها و مسئولیت‌هایشان، که با توجه به ساختار طبقاتی آنها شکل می‌گیرد، بر اثر آنها دستخوش بحران و نابسامانی می‌گردد. اما به مسائل و مشکلات زنان، به دلیل برخی محظورات و قیود ناشی از فرهنگ جوامع سنتی و شرایط اجتماعی پرداخته نشده و در قیاس با سایر مسائل اجتماعی، اهمیت کمتری یافته است.

سؤال اساسی که در این جا مطرح می‌شود چنین است: چگونه عوامل محیطی مانند خانواده و شرایط اقتصادی و اجتماعی، با ایجاد زمینه‌های مستعد، می‌توانند در گرایش زنان به ارتکاب جرم و بزهکاری به عنوان عامل اجتماعی و در واکنش نسبت به شرایط اجتماعی، نقش مؤثری ایفا کنند؟

به عبارت دیگر شرایط نامساعد اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به صورت عوامل مستعد کننده درآمد و انگیزه ارتکاب جرم و عمل خلاف را شدت بخشد. بر اساس یافته‌های یک تحقیق، بیشترین درصد (۴۳/۱ درصد) زنانی که، به دلیل ارتکاب جرم و عمل خلاف، در مراکز مذکور نگهداری می‌شوند در گروه‌های سنی ۱۵ تا ۲۴ سال قرار دارند.

میانگین سنی زنان در زندان و مراکز بازپروری ۲۸ سال است. ۵۰/۳ درصد از آنان در شهر تهران متولد شده‌اند و در آن سکونت دارند. درصد چشمگیری (۴۳/۵ درصد) از متولدین در سایر شهرها، به‌تنهایی یا به همراه اعضای خانواده خود، به تهران مهاجرت کرده‌اند. ۳۰/۷ درصد آنها بی‌سوادند و معادل همین درصد در حد خواندن و نوشتن و دوره ابتدایی سواد دارند.

حدود نیمی (۴۹ درصد) از کسانی که مجبور به ترک تحصیل شده‌اند مخالفت خانواده با ادامه تحصیل یا مشکلات خانوادگی و ۲۰/۸ درصد ازدواج زودرس را دلیل ترک تحصیل خود یاد کرده‌اند. ۸/۳ درصد نیز به دلیل عمل خلاف مجبور به ترک تحصیل شده‌اند. این نتایج مؤید آن است که مسائل و مشکلات درون خانواده عمده‌ترین عامل ترک تحصیل دختران است. حتی ازدواج زودرس، به نوعی، یا برای فرار از مشکلات درون خانواده است یا تحمیلی و اجباری است.

تصویر جامعی که از این زنان می‌توان به دست داد چنین خواهد بود که آنان عموماً جوان، بی‌سواد، بیش از نیمی از زنان بزهکار و مجرم، از نظر اقتصادی، غیرفعال بوده‌اند. شاغلین، هم میزان تحصیلات شان پایین است و هم، به همین دلیل، طبعاً در مشاغلی به کار اشتغال دارند که درآمد و ثبات کافی ندارند لذا صرف اشتغال نمی‌تواند مانع جرم و بزهکاری باشد و نوع شغل، میزان دستمزد، ثبات و امنیت شغلی، کارآیی و مهارت شغلی از این حیث نقش مهمی دارند. به عبارت دیگر، مشاغلی که درآمد حاصل از آنها قادر به تأمین حداقل نیازهای زندگی نیست توسل به راه‌های دیگر کسب درآمد را منتفی نمی‌سازد.

شرایط و موقعیت در زندگی خانوادگی در ایجاد زمینه مساعد برای گرایش فرد به کجروی عامل مؤثری است.

در بحث مسئولیت کیفری، قاعده کلی بر این پایه استوار است که «جنسیت» زن تأثیری در مسئولیت کیفری او نداشته و حتی سبب تخفیف این نوع مسئولیت نمی‌شود. بنابراین زنان همانند مردان در قبال اعمالی که دارای خصیصه کیفری است، مسؤول و قابل مجازات شناخته می‌شوند. این رویکرد در حالی است که اغلب فرهنگ‌ها در مورد برخی از خصوصیات زنان اتفاق نظر وجود دارد. گفته می‌شود این نوع خصوصیات ناشی از عوامل جسمانی و یا به نظر برخی و بیشتر معلول تعلیم و تربیت فرهنگ‌هاست، به طوری که «زن» تحت شرایط و مقتضیات خاص و انتظارات فرهنگی، عادتاً واکنش احساسی متناسب با آن اوضاع و احوال و یا انتظارات از خود بروز می‌دهد.

همانطوری که بنا به شرایط و عوامل مؤثر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در هر جامعه، موقعیت‌های «زن و مرد» متفاوت می‌باشد، نوع و آمار جرائم هر یک از آنها نیز مختلف است و این اختلاف فاحش در میزان جرائم ارتكابی آنان به وضوح دیده می‌شود، زیرا آمار جرائم زنان درصد بسیار کمتری نسبت به آمار جرائم مردان تشکیل می‌دهد.

به نظر می‌رسد رقم کمتر جرائم زنان سوای جنسیت، ناشی از مداخله کمتر آنان در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و تجاری است و در عوض، در نهاد خانواده و تربیت فرزندان و به طور کلی در چرخه امور داخلی خانه و خانواده، تکالیف و مسؤولیت و بلکه مشغلات بیشتری به زنان تحمیل می‌شود. دراینجا به نکاتی از شرایط و موقعیت‌های قانونی متفاوت زنان نسبت به مردان در اوضاع و احوالی که مرتکب جرم می‌شوند، اشاره می‌شود تا مشخص شود جدا از آسیب دیدگی زنان در شرایطی که «بزه دیده» جرمی هستند در برخی موارد از «بزهکاری» نیز آنها در موقعیت‌های خاص وادار به ارتکاب جرم می‌شوند.

به رغم تأثیر جنسیت زن در اعمال مسئولیت کیفری کامل در قوانین موضوعه کشور ما، در برخی ممالک این نوع مسئولیت تحت شرایط خاص و یا در مورد جرائمی معین نسبت به زنان مرتکب جرم به مسئولیت مخففه (diminished responsibility) تبدیل یافته و موجب تغییر عنوان مجرمانه (ماهیت جرم) و مجازات تقلیل یافته می گردد، در حالی که مقررات کیفری فعلی کشور ما، اساساً مسئولیت مخففه پیش بینی نشده و مسئولیت کیفری بر دو مبنا یعنی «مسئولیت» استوار می باشد. بنابراین در احراز عوامل رافع مسئولیت کیفری مانند جنون در زمان ارتکاب جرم و یا اکراه و اجباری که عادتاً قابل تحمل نبوده و موجب اختلال در اراده مرتکب شده و او را وادار به ارتکاب جرم نماید، قانوناً امکان پذیرش حالات بینابین و نسبی وجود ندارد. به سخن دیگر، قاضی رسیدگی کننده نمی تواند با احراز اکراه یا اجبار، منجر به اختلال نسبی اراده مرتکب جرم، اسلامی تصریح شده جنون به هر درجه که باشد (هرچند جنون نسبی) رافع مسئولیت کیفری است، اما از آنجایی که جنون در قانون تعریف نشده و درجات آن مشخص نگردیده است، رویه قضایی براساس احراز جنون تام و عدم مسئولیت کیفری کامل استوار است و در مواردی که مرتکب جرم در زمان ارتکاب عمل مجرمانه جنون نسبی مبتلاست، اگرچه با صراحت ماده ۵۱ قانون مرقوم می بایستی مجرم مبری از مسئولیت کیفری شناخته شود، اما اغلب مرتکب دارای مسئولیت کیفری کامل شناخته می شود، به هر حال پذیرش مسئولیت مخففه از نوع آنچه در بالا بیان شده، جایگاه قانونی ندارد (ممتاز، ۱۳۸۷).

لازم به ذکر است در قانون مجازات عمومی سابق مطابق بند ب ماده ۳۶ آن قانون ابتلا به اختلال نسبی شعور- قوه تمیز و اراده در زمان ارتکاب جرم- از موجبات تخفیف یا تبدیل مجازات مرتکب جرم به شمار می آمد، در حالی که در مقررات موضوعه فعلی در رسیدگی به جرم، چنین مقرراتی حتی در جرائم تعزیری پیش بینی نشده است و مقررات ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی درباره تأثیر اکراه و اجبار در جرائم تعزیری و مجازات های بازدارنده ناظر به موردی است که اکراه و یا اجبار عادتاً قابل تحمل نباشد و تنها احراز این حالت که سبب زوال مسئولیت کیفری مرتکب (مکره و مجبور) می گردد از این رو در صورتی که تأثیر اکراه و اجبار در ارتکاب جرم نسبی باشد، نمی توان قائل به پذیرش مسئولیت مخففه و تقلیل مجازات مرتکب شد و استناد به کیفیات مخففه ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی نیز فرع بر اصل پذیرش و مسئولیت کیفری کامل مرتکب جرم است، اما هدف از اشاره به این مباحث جزایی این است که زنان در زمان ارتکاب برخی جرائم ممکن است تحت شرایط خاص در موقعیتهایی قرار گیرند که این شرایط و وضعیت موجب اختلال نسبی در اراده آنان در حال ارتکاب جرم گردد، به عنوان مثال حضور شوهر در صحنه جرم و یا مداخله غیرمستقیم وی ممکن است سبب انگیزش زن به ارتکاب جرم و در واقع تمکین او از نوعی اکراه معنوی برای ارتکاب جرم باشد. این نوع اکراه هر چند در حد اکراه «غیرقابل تحمل» نیست ولی نمی توان اثر انگیزشی آن را در ارتکاب جرم توسط زن نادیده گرفت. در برخی از نظام های کیفری مانند انگلستان، مقرراتی پیش بینی شده که براساس آن اثبات اینکه زنی جرمی را در حضور شوهر خود و

تحت اکراه وی (و نه الزاماً اکراه غیرقابل تحمل) مرتکب شده است، می تواند دلیلی برای نفی مسئولیت کیفری مرتکب باشد و این نوع اکراه، در واقع اخلاقی و معنوی است و تنها در اتهام قتل عمد و خیانت به کشور پذیرفته نشده است.

در کشور ما، با وجود تحولات فرهنگی و اجتماعی سال های اخیر، فرهنگ غالب حتی در طبقات اجتماعی متوسط اکثراً مبتنی بر تمکین زن از وضعیت های ناهنجاری است که شوهر در آن قرار گرفته و یا خود شوهر باعث و بانی آن گردیده است، مانند اینکه زنی ناچاراً برای شوهر معتاد خود مواد مخدر تهیه کند و یا به رغم علم اینکه شوهرش اموالی را سرقت نموده و یا به طرق نامشروع به دست آورده است، ناگزیر از قبول این اموال یا فروش آنها به غیر باشد. این نوع اکراه معنوی در پدیده مجرمانه ای چون قتل نیز به صورت مساعدت زن برای فرار شوهر از مجازات دیده می شود.

ساختار جرایم زنان

دقت در نحوه مشارکت زنان و مردان در امر مجرمانه نشان می دهد، نوع جرایمی که آنان مرتکب می شوند، متفاوت از یکدیگر است در حالی که مردان حضور گسترده ای در جرایم خشونت آمیز دارند، زنان سعی می کنند به طور غیرمستقیم در بزهکاری حضور پیدا کنند. در این راستا، برخی از جرم شناسان معتقدند به دلیل ویژگی های زیستی و فیزیولوژیک زنان، امکان حضور آنها در برخی جرایم، کمتر و در جرایم خاص، بیشتر است؛ به همین دلیل است که گروهی معتقدند که سقط جنین، بچه کشی یا در مواردی سرقت از مغازه از جرایم زنانه محسوب می شود. از سوی دیگر به دلیل ویژگی های روان شناختی زنان مثل احساسی و عاطفی بودن زنان آمار جرایم در بین زنان بسیار کمتر از مردان است.

بدون در نظر گرفتن متغیر جنسیت، تحقیقات جرم شناسی ناقص و فاقد ارزش علمی خواهد بود. امروزه زنان هر قدری که در امور اجتماعی مشارکت بیشتری می جویند، به همان اندازه هم سهم برابری با مردان در امور مختلف به دست می آورند، در نتیجه آمار جرایم آنها سیر صعودی پیدا خواهد کرد.

اگر در دوره ای توجه به بزهکار مهم تلقی می شد و در دوره دیگر بزه دیده توجه جرم شناسان را به خود جلب می کرد، در سال های اخیر توجه به جنسیت در مطالعات جرم شناسی بسیار حائز اهمیت بوده است. از سوی دیگر، نگرش جامعه شناختی که امور اجتماعی را در بزهکاری مؤثر می دانست به دانسته های مسئله جنسیت نزدیکی بیشتری داشت؛ زیرا که جایگاه زنان در جامعه و مسئله جنسیت، بیشتر ساخته و پرداخته این حوزه است.

در همین راستا مقایسه جرایم زنان و مردان نشان می دهد که برخی جرایم مختص جنس زن است و یا حضور زنان در آن پررنگ تر است. آمار جرایم جنایی در سال های اخیر نشان دهنده این امر است که زنان تلاش می کنند تا با استفاده از الگوهای بزهکاری مردانه، مرتکب جرایم خشونت آمیز شوند که گسترش آزادی های زنان در جامعه و افزایش اشتغال زنان در بسترهای عمومی و تضعیف کنترل های اجتماعی نسبت

به آنان از عوامل افزایش بزهکاری در آنهاست. توجه به دستاوردهای جرم‌شناسی از سوی نهادهای دست‌اندرکار امور زنان، لازم و ضروری است.

نتیجه‌گیری

آمارهای جرایم زنان در کشورها مبین آن است که بسیاری از جرایمی که زنان در آن مباشرت یا مشارکت داشته‌اند، به نقش جنسیتی آنان ارتباط دارد. به عنوان نمونه، می‌توان به جرایم علیه کودک، نوزادکشی، سقط جنین غیرقانونی و روسپیگری اشاره کرد. علاوه بر خاص بودن اغلب جرایم ارتكابی از سوی زنان، تمایل آنان به معاونت در ارتكاب برخی جرایم، از جمله جرایم علیه اشخاص، اخلاق و عفت عمومی نیز قابل تأمل است. موضوع دیگر آن که، زنان به علل گوناگون، معمولاً جرایمی را مرتکب می‌شوند که به توانایی جسمانی کمتری نیازمند است و از این رو بزه‌کاریشان معمولاً کمتر خشونت‌بار و اغلب با خدعه و نیرنگ توأم است. در دهه هفتاد شواهدی از افزایش مشارکت زنان در رفتار جنایی به منصفه ظهور رسید. پژوهشگران، رشد فزاینده جرائم زنان را به آزادی، آنها اشتغال خارج از خانه، تضعیف کنترل‌های اجتماعی و مشارکت فزاینده آنها در بازار کار نسبت داده‌اند. آنها معتقدند که آزادی زنان در توسعه توانمندی‌هایشان به منظور تحقق اهدافشان در زندگی، آنها را به طور همزمان در معرض ناکامی‌ها و فشار زندگی نیز قرار می‌دهد که در گذشته چنین مشکلاتی را عمدتاً تجربه می‌کردند. چنین تحولاتی زنان را در معرض فرصت‌هایی برای ارتكاب جرایم، به ویژه جرایم مالی قرار می‌دهد. علی‌رغم کارکردهای مثبت و مناسبی که آزادی زنان به ارمغان آورده است، ارتباط بین آزادی زنان و افزایش میزان جرایم در میان آنها به ویژه جوامع صنعتی آشکار است با این حال، اگر چه سهم زنان در ارتكاب جرایم افزایش یافته ولی هنوز نرخ جرایم زنان کمتر از ۱۵٪ نرخ کل جرایم است در این میان جامعه‌شناسان بر انتظارات تقسیم‌شده‌ای تأکید دارند که به صورت تمایزی برای مردان و زنان کاربرد دارد.

فهرست منابع و مآخذ

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و بادامچی، حسین (۱۳۸۳) تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین. تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- رستمی تبریزی، لمیا، درآمدی بر رویکرد جنسیتی جرم‌شناسی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۰
- غلامی، حسین، بررسی حقوقی - جرم‌شناختی تکرار جرم، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۷
- ممتاز، فریده، انحرافات اجتماعی، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۸۷
- پروین، ستار (۱۳۸۶). پیشگیری از جرم با تأکید بر پیشگیری اجتماعی. فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی، سال سوم، شماره ۸ و ۹، تهران: معاونت اجتماعی و ارشاد ناجا، ص ۱۸

